

سیر تاریخی استفاده از عنوان «مهدی» در نگاه اسلام‌شناسان غربی

حمید سعادت *

غلامرضا بهروزی لک **

چکیده

از آن‌جا که اعتقاد به مهدی موعود، همزاد اسلام بوده و بارزترین تجلی را در بشارت‌های پیامبر ﷺ داشته است؛ فرقه‌های اسلامی در پذیرش آن اتفاق نظر دارند. بدیهی است سوء استفاده برخی از مدعیان که نوعاً برای کسب قدرت و مشروعیت، به این آموزه دینی اصیل تمسک جسته‌اند، نباید به عنوان دلیلی بر نادرستی اصل مهدویت تلقی شود. متأسفانه بیش‌تر مستشرقین، توان تفکیک میان حقیقت مهدویت و سوءاستفاده‌های صورت گرفته از آن را نداشته و در پژوهش‌های تاریخی خود، این دو را به هم آمیخته‌اند. البته این موضوع تا حدی طبیعی است؛ زیرا کم نبوده‌اند کسانی که در طول تاریخ، سخن از مهدویت گفته و آن را در جهت مقاصد خود به کار بسته‌اند؛ به گونه‌ای که مستشرقین به این ذهنیت رسیده‌اند که این بحث پیش از آن که یک واقعیت باشد، دسیسه و بهانه‌ای در دست معترضین و مخالفین سیاسی بوده است. مقاله پیش رو کوشیده‌است با بررسی و نقد برخی اظهارات اسلام‌شناسان غربی، که در دایرة‌المعارف‌های معتبر درج گردیده، در جهت رفع ابهامات و تصحیح نگرش آنان اقدام کند.

کلیدواژه‌ها: مهدی، مهدویت، سیر تاریخی، دایرة‌المعارف، اسلام‌شناسان غربی.

* دانش‌آموخته سطح ۳ مرکز تخصصی مهدویت. saadat49.313@gmail.com

** استادیار دانشگاه باقرالعلوم قم. Bahroozlak@gmail.com

نگاه تاریخی اسلام‌شناسان غربی به موضوع مهدویت

یکی از شیوه‌های متداول در روش تحقیق قرن بیستم، این است که برای ارزیابی یک موضوع، مبانی و محتوای آن موضوع، از دیدگاه پیروان آن نگریسته می‌شود و پس از بیان نظریات وفاداران و معتقدان به آن تفکر، اگر تناقضی دیده شود، گوشزد می‌گردد؛ در حالی که بیش‌تر دین‌پژوهان غربی، خصوصاً در بررسی موضوع مهدویت، ابتدا آن را از ادعاهای مدعیان و ساخته و پرداخته جریانات تاریخی متأثر دانسته و این پیش‌داوری را به عنوان «اصل» پذیرفته‌اند؛ و در مرحله بعد، به این مطلب پرداخته‌اند که این اعتقاد چه کارکردها و اهدافی را در تحولات تاریخی و سیاسی در پی داشته‌است. طبیعی است در این شیوه تحقیق، بخش زیادی از حقانیت موضوع، قابل تشخیص نخواهد بود؛ زیرا بر این اساس، هیچ‌گاه نمی‌توان به جایگاه و ارزش مهدویت دین اسلام و نزد معتقدان به آن، پی‌برد (موسوی گیلانی، ۱۳۷۹: ص ۱۲۰). بیش‌تر دین‌پژوهان غربی، در شناخت اسلام و تشیع، کم‌تر به عناصر و مؤلفه‌های بنیادین آن توجه کرده‌اند. آنان بدون پرداختن به دلایل کلامی معتقدان به مهدی موعود، به بیان برخی علل تاریخی در ادعای مهدویت بسنده کرده‌اند.^۱ آنان برای فهم مباحث عمیق اعتقادی، به جای رجوع به منابع دینی، به نگاه تاریخی بسنده کرده و بر مبنای آن، به نتیجه‌گیری کلامی اقدام کرده‌اند.

اثبات مهدویت از دیدگاه مستندات تاریخی، هرچند می‌تواند مزیت‌هایی داشته باشد؛ کاری بسیار دشوار و به پژوهشی عمیق و همه‌جانبه نیازمند است؛ زیرا چه بسا بتوان برای اثبات این موضوع، از دیدگاه کلامی، دلایل متقن و فراوان ارائه کرد؛ اما کمبود مستندات تاریخی

۱. مادلونگ، ویلفرد، مدخل Al-Mahdi، دایرةالمعارف اسلام (لیدن)، ۱۹۸۶م، ج ۵، ص ۱۲۳۰.
کرامر، رابرت، مدخل Al-Mahdi، دایرةالمعارف جهان نوین اسلام، ۱۹۹۵م، ص ۱۸.
ریگرن، هلمر، مدخل Messianism، دایرةالمعارف دین (میرچا الیاده)، ۱۹۸۷م، ج ۹، ص ۴۸۱.
ساشدینا، عبدالعزیز، مدخل Messianism، دایرةالمعارف جهان نوین اسلام، ۱۹۹۵م، ص ۹۵.
مادلانگ، ویلفرد، مدخل Kaim Al Muhammad، دایرةالمعارف اسلام (لیدن)، ج ۴، ص ۴۵۶.
فرنیش، تیموتی، مدخل Mahdism (ذیل عنوان Islam)، دایرةالمعارف هزاره گرای، ۲۰۰۱م، ص ۱۸۷.

یا مخالفت پاره‌ای از اسناد تاریخی باعث می‌شود تا در مسیر مطالعه تاریخی، تنگناهایی به وجود بیاید. ضمن این که باید اعتراف کرد جای این گونه پژوهش‌های مهدوی بسیار خالی است.

«جاسم حسین»، نیز به این نکته مهم اشاره کرده و می‌نویسد: «از نیمه اول قرن چهارم (دهم میلادی) بسیاری از علما، غیبت آن حضرت را تنها از دیدگاه اعتقادی بررسی کرده‌اند؛ در حالی که به نظر می‌رسد این رویداد جنبه تاریخی نیز داشته باشد» (حسین، ۱۳۷۷: ص ۲۰). در این میان، مستشرقین و اسلام‌شناسان غربی که عمدتاً غیر مسلمان بوده و از روش‌های پژوهشی، همچون تاریخی‌نگری بهره جسته‌اند، از زاویه فردی غیر معتقد، به این موضوع مهم پرداخته‌اند. این پژوهشگران بدون آن که به دلایل اعتقاد به مهدویت از جانب معتقدان به آن بنگرند، به بیان علت‌ها و این که چرا اعتقاد به مهدویت در صدر اسلام و قرون نخست، تحقق یافته است؛ می‌پردازند؛ در حالی که در این گونه مباحث، پیش از پرداختن به عوامل تاریخی، باید به فهم درست مباحث اعتقادی مبادرت کرد؛ در غیر این صورت، بیش‌تر نظریات ارائه شده در موضوعات اعتقادی، منصفانه نخواهد بود. به تعبیر دیگر، خطای اصلی این گروه آن است که «تاریخ اعتقاد» به مهدویت را بررسی کرده‌اند، نه «خود اعتقاد» به مهدی را.

هلمر رینگرن و سیر تاریخی واژه مهدی

«رینگرن»، در ابتدای مقاله «مهدویت در اسلام» (رینگرن، ۱۹۸۷م: ج ۹، ص ۴۸۱)، به دشواری بحث اشاره کرده و اذعان می‌کند که عقاید مربوط به مهدی را نمی‌توان صرفاً به لحاظ فرجام شناختی، به طور کامل درک کرد و مقایسه آن با منجی‌گرایی یهود یا مفهوم مربوط به بازگشت مجدد عیسی مسیح، پیچیدگی این موضوع را در فرهنگ اسلامی حل نمی‌کند. ضمناً نباید آن را غیر متعارف و به یک فرقه و صرفاً بازتاب دیدگاه‌های افراطی متعلق دانست. اما وی در ادامه، ظهور شخصیت مهدی علیه السلام را در پی تحولات دینی و سیاسی، در فاصله بین قتل عثمان و شهادت امام حسین علیه السلام دانسته و ادعا می‌کند اعتقاد به مهدی، به عنوان منجی، باید از میان گروه‌های جاه‌طلب و ناآرام عرب باشد که حامی ادعاهای علویان در خصوص رهبری مشروع جامعه بودند و همچنین این اعتقاد از مجموعه شرایط خاص

اجتماعی - سیاسی همراه با تفسیری متفاوت از وحی اسلامی برخاسته است. به زعم او، این نوع معنویت و عقیده فوق العاده، نمی‌تواند به طور ناگهانی وارد تفکر اسلامی شده باشد؛ بلکه این واژه (مهدی) نخستین بار در سال ۶۸۶م با شورش شیعی مختار در کوفه ظاهر شد. او تبلیغاتی را برای محمد حنفیه به راه انداخت و پایه گذار جنبش کیسانیه شد. این مهدی، شخصیتی فرجام شناختی و پیش‌گویانه تلقی می‌شد که از معرض دید بشری ناپدید شده و تا زمان ظهور مجدد و مورد انتظار خود، به گونه‌ای معجزه آسا در وضعیتی شبیه بهشت زندگی می‌کند.

وی در ادامه، از جنبش‌های گسترده‌تر شیعی در سه قرن اول نام می‌برد که در این جنبش‌ها، عنوان مهدی، بارها به وسیله مدعیان مختلف از علویان به کار رفته است؛ از قبیل محمد نفس زکیه، یا عبید الله، بنیان‌گذار سلسله اسماعیلیه فاطمی در شمال آفریقا و به کار بردن لقب مهدی برای خلیفه عباسی. او در مورد جناح دیگری از شیعه نیز سخن می‌گوید که کم‌تر از گروه‌های دیگر رسمیت نداشته‌اند؛ اما در هیچ قیام و جنبش سیاسی شرکت نمی‌کردند. اینان، «علویان حسینی» بودند که انتظار منجی آینده را محور آموزه‌های خود قرار داده و از کاربرد واژه مهدی به عنوان لقبی برای خود، خودداری می‌کردند؛ و در عوض، به واژه «امام» یا «قائم» یا «هادی المهدتین» اشاره می‌کردند.

سیر تاریخی واژه مهدی در نگاه ویلفرد. مادلونگ

«مادلونگ»، نویسنده مقاله «المهدی» (مادلونگ، ۱۹۸۶م: ج ۵، ص ۱۲۳۰) معتقد است این واژه، به عنوان لقبی احترام‌آمیز و بدون داشتن بار مسیحایی (موعود) از صدر اسلام به کار می‌رفت. از این رو، حسن بن ثابت، آن را برای پیامبر و جریر آن را برای ابراهیم به کار برده است. سلیمان بن صرد، امام حسین علیه السلام را پس از شهادت، مهدی، پسر مهدی نامید و فرزدق در مدیحه‌ای، ولید را ششمین خلیفه از خلفای شش‌گانه عبد شمس از عثمان نامید که همگی از «هدات مهدیین» بودند. مادلانگ، درگیری‌های داخلی پس از مرگ معاویه را سرآغازی برای به کار بردن واژه مهدی برای حاکم مورد انتظار می‌داند که اسلام را به کمال اولیه خود باز خواهد گرداند. او سپس مانند بسیاری از شرق‌شناسان، اقدام مختار در معرفی محمد حنفیه

به عنوان مهدی را سرآغازی در برداشت مفهوم منجی گرایانه از کلمه مهدی می‌داند و می‌نویسد: در میان خلفای بنی امیه، به نظر می‌رسد سلیمان (۹۶-۹۹ق/۷۱۵-۷۱۷م)، نخستین خلیفه‌ای بود که به ترویج این عقیده پرداخت. او در مدیحه‌های جریر و فرزندق، اغلب مهدی در این مفهوم نامیده شده است. جریر، عمر بن عبدالعزیز و هشام را نیز مهدی موعود نامیده است. در این میان، تلاش خاصی صورت می‌گرفت تا با ادعاهای کوفیان، مبنی بر این که مهدی موعود از علویان خواهد بود، مقابله شود. از این رو به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده که «پیامبر اسلام از ماست، و مهدی موعود از بنی عبد شمس است. ما او را کسی جز عمر بن عبد العزیز نمی‌دانیم» (ابن سعد، ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۲۴۵).

نویسنده مقاله در ادامه به این نکته ظریف اشاره می‌کند که طاوس بن کیسان (۱۰۶ق/۷۲۴م) گفته است: عمر دوم (عمر بن عبدالعزیز) به درستی هدایت شده است؛ اما مهدی موعود نیست (کان مهدیا و لیس به) زیرا در زمان مهدی موعود، پادشاه اعمال خوب نیکوکاران بر آن‌ها پیشی خواهد گرفت و بدکاران به توبه دعوت خواهند شد. به گفته مادلانگ، حسن بصری معتقد بوده که مهدی کسی جز شخص عیسی نیست؛ اما اگر قرار است مهدی‌ای وجود داشته باشد، همان عمر دوم است. اما محمد بن سیرین، معاصر و رقیب او در رهبری دینی معتقد بود که مهدی از امت اسلامی بوده و عیسی، پس از فرود آمدن از آسمان، پشت سر او به نماز خواهد ایستاد. (مادلونگ، ۱۹۸۶م: ج ۵، ص ۱۲۳۰)

وی در مورد برخی فرقه‌های مدعی مهدویت می‌نویسد: در میان اسماعیلیه، قبل از فاطمیون، واژه‌های مهدی و قائم، هر دو مانند کاربرد آن‌ها در شیعه برای امام مسیحایی (موعود منتظر) به کار می‌رفت. پس از ظهور فاطمیون، چنین تصور گردید که برخی پیش‌بینی‌های مربوط به مهدی، توسط خلیفه فاطمی، المهدی، مؤسس سلسله، تحقق یافته است؛ اما بقیه توسط جانشینان او تحقق خواهد یافت (دبلیو. ۱۹۴۲م: صص ۹۷-۱۲۲). از آن پس، نام مهدی به نخستین خلیفه فاطمی اختصاص یافت؛ اما امام مرتبط با مفهوم معاد شناختی، فقط قائم نامیده شد. در میان زیدیه، که ماهیت امامان را تا سطح فوق بشری بالا نمی‌بردند، امیدهای مربوط به مهدی، عموماً ضعیف و ناچیز بوده است. برخی از گروه‌های زیدی، مانند جارودیه منتظر بازگشت نفس زکیه،

محمد بن قاسم صاحب طالقان (۲۱۹ق/۸۳۴م)، یا یحیی بن عمر بوده‌اند. اما از دیدگاه‌های آنان اثری در سنت زبیدیّه نمانده است. واقفیه نیز پس از وفات امام هفتم (موسی کاظم) او را مهدی نامیده و بازگشت او را انتظار داشتند. در دوره‌های بعد و پیش از غیبت امام دوازدهم، که بیش‌تر امامیه او را پس از وفات حسن بن علی عسکری (علیه السلام) (۲۶۰ق/۸۷۴م)، مهدی می‌دانستند، آموزه غیبت، با روایات امامان کاملاً ثابت شده بود.

رابرت کرامر و سیر تاریخی واژه مهدی

«رابرت.اس. کرامر»، نویسنده مقاله «المهدی» (کرامر، ۱۹۹۵م: ص ۱۸)، پس از اشاره به ادعای مطرح شده درباره محمد بن حنفیه از سوی مختار، به این مطلب اشاره می‌کند که حوادث دیگری از این قبیل در تاریخ شیعه وجود دارد. آن‌ها امام دوازدهم، محمدبن حسن عسکری (علیه السلام) را که در سال ۸۷۸م از نظرها نماند؛ مهدی نامیدند. در نتیجه، اعتقاد به یک منجی مسیحا (مهدی منتظر) به وجود آمد که روزی باز خواهد گشت تا از آرمان طرفداران خود حمایت کند. او به بهره‌برداری گروه‌های مختلف از روایات مربوط به مهدی اشاره کرده و معتقد است، مدعیان گوناگون مهدویت در تأیید ادعاهای خود به تعداد بسیار زیاد و فزاینده‌ای از احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره مهدی اشاره می‌کردند و از آن‌جا که این احادیث در بسیاری از مسائل با هم اختلاف دارند؛ قابلیت انطباق وسیعی دارند. او مدعی است آثار علمای صوفی مسلک، از جمله ابن عربی (۱۲۴۰م)، از عوامل مهم گسترش اندیشه مهدویت بوده است. از نظر او، فراوانی تعداد مدعیان مهدی در تاریخ اسلام، مؤید اقبال عمومی به اندیشه مهدویت است. او به چند نمونه از مدعیان مهدویت اشاره می‌کند: محمدبن عبیدالله (۹۳۴م)، نخستین خلیفه فاطمی، با استفاده از احساسات و عقاید شیعه در شمال آفریقا به قدرت رسید. محمدبن تومرت (۱۱۳۰م)، بنیان‌گذار جنبش اصلاح‌طلب موحدون در قرن دوازدهم نیز مدعی شد که مهدی است. در قرن سیزدهم هجری قمری (۱۸۷۵ تا ۱۸۸۳م)، حداقل سه رهبر جنبش‌های اصلاح‌طلب در غرب آفریقا، «شیخ عثمان دن فودیو» از «سوکوتو»؛ «شیخ احمدو باری» از «ماسینا» و «حاج عمر تال» از امپراطوری «توکلور»، از گرایش‌های مهدوی مردم برای جهاد خود بهره گرفتند. (کرامر، ۱۹۹۵م: ص ۱۸)

ارزیابی ساشدینا از سیر تاریخی واژه مهدی

«عبدالعزیز ساشدینا»، در مقاله «مهدویت» (ساشدینا، ۱۹۹۵م: ص ۹۵)، به بیان سیر اندیشه مهدی‌گرایی در تاریخ اسلام اشاره‌ای مختصر کرده و می‌نویسد: از آن زمان که نخستین سیاست اسلامی در سال ۶۲۲م از سوی پیامبر اسلام در مدینه بنا نهاده شد؛ رابطه قطعی میان انتصاب الاهی (نبوت) و ایجاد نظم جهانی اسلامی جزئی جدا نشدنی از آموزه‌های مهدویت در اسلام شد. در نتیجه، انتظار می‌رود مهدی به دلیل انتصاب خود، به عنوان وارث پیامبر و خلیفه خدا، این آرمان متعالی را بر روی زمین تحقق بخشد. به تعبیر وی، در قرن اول هجری قمری، عوامل تاریخی و جامعه‌شناختی، پس از رحلت پیامبر (۶۳۲م)، در تشدید امیدها و انتظارات مربوط به مهدویت تأثیر به‌سزایی داشت. شیعیان که مورد آزار و اذیت واقع شده بودند، پس از خارج شدن خلافت از طایفه بنی‌هاشم در سال ۶۶۱م، بسیار ناامید شدند؛ اما امید به رهبری عدالت‌گستر، به گونه‌ای خاص مورد تأکید قرار گرفت. اگر چه علی علیه السلام و فرزندش، حسین علیه السلام، مفهوم غیر فرجام‌شناختی (موعود) مهدی تلقی می‌شدند؛ محمد حنفیه به عنوان مهدی موعود معرفی شد. (ساشدینا، ۱۹۹۵م: ص ۹۵)

او وقوع جنگ‌های داخلی را بر ایجاد اندیشه مهدویت مؤثر دانسته و اختلاف نظر شیعیان را در مورد مصداق مهدی، عامل عمده تفکیک فرقه‌های گوناگون شیعه می‌داند. به تعبیر وی، انتظار آمدن کسی که جهان را از عدل و داد پر می‌کند، فقط امید به آینده نیست؛ بلکه نوعی ارزیابی مجدد در هر دوره از حیات اجتماعی و تاریخی است. هر نسل به دلیلی تصور می‌کرد که ممکن است مهدی در زمان آن‌ها ظهور کند. در نتیجه، گرایش‌های مربوط به مهدویت، عامل نگرش‌های بدعت‌گذارانه و حتی ستیزه‌جویانه در میان شیعیان گردید. قدرت‌های حاکم نیز که از این قیام‌های انقلابی هراسناک بودند، آن‌ها را به شدت سرکوب می‌کردند. یکی از مهم‌ترین این قیام‌ها که با مهدویت نیز انطباق داشت؛ انقلاب عباسیان در قرن هشتم میلادی بود. همچنین انقلاب فاطمیون در قرن دهم میلادی که به تشکیل حکومت در شمال آفریقا منجر شد؛ از ایدئولوژی شیعه و حتی عنوان مهدی استفاده کرد؛ اما همه تلاش‌های شیعه موفقیت‌آمیز نبود. ناکامی‌های پی‌درپی و سرخوردگی طرفداران پیشگویی‌های

مهدویت، به تدریج از تأکید بر مهدی به عنوان قدرت سیاسی، به اصلاح دینی تبدیل شد. از این پس، عنوان مهدی، دیگر معنی اقدام سیاسی لحظه‌ای و مستقیم را در خود نداشت؛ بلکه در قالب تعالیم باطنی تداوم یافت. در کتاب‌هایی که شامل معارف باطنی مهدویت و وقایع آینده (بلایا و منایا) است؛ روایاتی ذکر شده است که هر نسلی از مسلمانان، گرفتاری‌ها و امیدهایش را در آن منعکس می‌بیند. (ساشدینا، ۱۹۹۵م: ص ۹۵)

در شیعه اثنی عشری که معتقد است امام دوازدهم در غیبت به سر می‌برد و او همان مهدی موعود است؛ نگرش سیاسی فعالی، مؤمنان را دعوت می‌کند که همواره آماده و هوشیار باشند تا روزی به همراه مهدی که هر لحظه ممکن است ظهور کند، به انقلابی بزرگ دست بزنند. با وجود این، در آغاز هزاره پس از غیبت امام دوازدهم (۸۷۴م)، در سال ۱۸۴۴م، «علی محمد» خود را باب مهدی معرفی نمود؛ و در ادامه، در سال ۱۸۶۳م، دین بهایی از سوی بهاء‌الله اعلام موجودیت کرد که حاوی رسالت اجتماعی بابی‌ها بود. در سال‌های اخیر نیز، احادیث مربوط به مهدویت در خصوص پیش‌بینی حوادث آخرالزمان در رابطه با انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۸-۱۹۷۹م، و همچنین بحران خلیج فارس در ۱۹۹۰م، باعث تقویت امیدهای مسلمانان گردیده است. (ساشدینا، ۱۹۹۵م: ص ۹۵)

آراء تیموتی.آر.فرنیش در مورد سیر تاریخی واژه مهدی

«تیموتی فرنیش» در مدخل Mahdism ذیل عنوان Islam (فرنیش، ۲۰۰۰م: ص ۱۸۷)، با نگاهی اجمالی به تاریخ اسلام، از میان قیام‌های مبتنی بر مهدویت، چهار نهضت را نام می‌برد که به طور خاص موفقیت آمیز بوده‌اند (عباسیان، فاطمیون، موحدون و مهدی سوادنی). او معتقد است، مبلغان عباسیان، مدعی مقام مهدویت برای حاکمان خود شدند و برای تضعیف حکومت خاندان بنی امیه در دمشق به جلب حمایت شیعیان پرداختند. خلفای عباسی پس از نشستن بر مسند حکومت، ادعاهای خود را در خصوص مهدویت، کنار گذاردند؛ هر چند برخی از آنان همچنان لقب «مهدی» را به نام خود ضمیمه کرده بودند.

اما سه گروه دیگر، عنوان مهدی را به صورت فرجام شناختی (موعود گرایی) به کار برده و فقط به بهره برداری سیاسی از کلمه مهدی برای تأسیس حکومت بسنده نکردند. فرنیش

در پایان این قسمت، به انقلاب اسلامی ایران اشاره کرده و ادعا می‌کند عده‌ای معتقد بودند که امام خمینی همان امام غایب است که ظهور کرده است؛ اما او هرگز مدعی چنین عنوانی نشد. فرنیس، مقاله خود را با این عبارت به پایان می‌رساند: «اکنون به گواه تاریخ، جهان وارد یک قرن و هزاره جدید شده است؛ اما مهدویت، همچنان به عنوان ایدئولوژی مخالف و بالقوه قدرتمند، در جهان اسلام به بقای خود ادامه می‌دهد». (فرنیس، ۲۰۰۰م: ص ۱۸۷)

نقد و بررسی

لزوم تقدم بررسی کلامی بر نگاه تاریخی

مطالعات تاریخی، از باسابقه‌ترین رویکردهای موجود در مطالعه ادیان و مذاهب است که در آن به نحوه پیدایش، سیر تطور، نقاط عطف، دوره‌های اوج و افول و همچنین شکل‌گیری جریان‌های موجود در بستر تاریخی ادیان پرداخته می‌شود. در این جهت، بررسی جایگاه مهدویت از دیدگاه مستندات تاریخی و دنبال کردن سیر واژه مهدی در تاریخ اسلام، کاری است ارزشمند و در عین حال دشوار و نیازمند پژوهش‌های عمیق و همه‌جانبه. این، واقعیتی تاریخی است که در طی بیش از چهارده قرن که از عمر تاریخ اسلام می‌گذرد، برخی حاکمان یا مدعیان، عنوان «مهدی» را بر خود نهاده، یا از سوی مریدان و مطیعان خود، به آن ملقب شده‌اند. این عنوان در برخی موارد، جنبه تشریفاتی داشته و لقبی محترمانه محسوب می‌شده است؛ گاهی در تمجید از عدالت خواهی برخی حاکمان به کار رفته و در مواردی نیز به معنی موعود نهایی مورد انتظار بوده است.

می‌توان چنین ادعا کرد که تقریباً تمامی اسلام‌شناسان غربی، بدون تمرکز بر دیدگاه‌های کلامی و آرای موجود در متون اسلامی، و با نگاهی سطحی به جریان‌های تاریخی، در این مورد به قضاوت نشستند؛ در حالی که شایسته بود ابتدا مسأله مهدویت را به عنوان موضوعی کلامی و اعتقادی، و فارغ از بحث‌های پیچیده و بعضاً مبهم تاریخی، مورد نقد و بررسی قرار داده و سپس به فراز و نشیب تاریخی آن بپردازند. در این حالت، سوء استفاده‌ها و سوء تدبیرها در به کارگیری واژه مهدی، به اصل موضوع لطمه‌ای وارد نخواهد کرد؛ در حالی

که بیش تر دین‌پژوهان غربی، بدون بررسی همه جانبه این اعتقاد و بدون توجه به صدق و کذب و اصل و اساس این عقیده، به برخی ادعاهای تاریخی استناد کرده و طبق آن، در مورد حقیقت و اصالت «مهدی» اظهار نظر کرده‌اند. استفاده از روش تاریخی‌نگری و عدم اعتقاد به خاستگاه دینی مهدویت، باعث گردید برخی مستشرقین، اندیشه مهدویت را شکل گرفته در روند تکاملی شیعه بدانند که کاربردی جز بهره‌برداری‌های موقت سیاسی نداشته است!؛ در حالی که مهدویت، حقیقتی است هم‌زاد اسلام که همه معصومین علیهم‌السلام بر آن تأکید ورزیده و در واقع خود، منتظر آن بوده‌اند. قرآن کریم در سوره قصص، آیه پنجم، از غلبه دین اسلام بر سایر ادیان سخن گفته و مستضعفان را وارثان زمین نامیده است. روایات فراوانی از او و دوران غیبت و ظهور او سخن گفته‌اند؛ به گونه‌ای که اعتقاد به مهدی موعود علیه‌السلام، به عقیده‌ای عمومی در میان فرقه‌های اسلامی تبدیل شده است. گرچه در برخی روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در کتاب‌ها و مصحف‌های امامان، حتی اسامی پیشوایان دین تا امام دوازدهم علیه‌السلام بیان گردیده است؛ شرایط اجتماعی به گونه‌ای بوده که پنهان ماندن نام امام مهدی علیه‌السلام و برخی امامان در دوران حیاتشان، به عنوان استراتژی سیاسی و اجتماعی به کار رفته است تا با بهره‌گیری از ابزار «تقیه»، جان شریف امام معصوم علیه‌السلام، از جفای معاندان در امان بماند؛ هرچند عدم وضوح امامت امامان علیهم‌السلام در میان توده‌های مردم، باعث حیرت و گمراهی عده‌ای و سوء استفاده فرصت طلبان بود.

کاربرد واژه مهدی برای تجلیل و احترام

در بررسی موضوع به کارگیری واژه مهدی در تاریخ اسلام، ضرورت دارد به تفاوت منظور کاربران واژه مهدی در دوره‌های گوناگون، توجه عمیق داشته باشیم. بی‌تردید، روایاتی در مورد مهدی و ظهور او، از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جامعه اسلامی وجود داشته است؛ اما از زمانی که ستم امویان در جامعه احساس شد، اندیشه انتظار منجی، در جامعه نمایان گردید. بدون شک، تأثیر این گونه اندیشه‌ها بر ظهور مهدی‌خواهی در جامعه اسلامی، با توجه به تسلط شاخه مروانی امویان و سرکوب گروه‌های فکری و عقیدتی و سیاسی مخالف، غیر قابل انکار است (الهی‌زاده، ۱۳۸۵: ص ۱۱۴)؛ ولی جوهره و ذات اندیشه مهدویت در احادیث و روایات

پیامبر ﷺ وجود داشت و مسلمانان با آن آشنا بودند. به همین دلیل بود که برای یافتن مهدی عجل الله فرجه به سراغ خاندان پیامبر ﷺ رفتند و به دنبال شخصی بودند که با پیامبر خویشاوندی داشته باشد.

به علت فقدان پژوهش‌های مستقل و قابل اتکا در مورد سابقه مهدویت؛ به‌ویژه در قرن اول و دوم هجری قمری، لازم است پژوهشگر، با استنباط و درک شخصی خود از رویدادها، نوعی ارتباط و پیوند، میان آن‌ها برقرار کند و تحلیلی ارائه دهد که مفسر رویدادها باشد (الهی‌زاده، ۱۳۸۵: ص ۱۱۵). لفظ مهدی در این دو قرن، بارها در معنای «هدایت شده» و برای احترام و تجلیل به کار رفته است. حسن بن ثابت اولین بار در رثای رسول اکرم ﷺ از اصطلاح مهدی به این معنا در خصوص پیامبر استفاده کرد:

جزاء علی المهدی أصبح ثاویا یا خیر من وطأ الحصا لا تبعدی

(جاسم حسین، ۱۳۷۷: ص ۳۴).

از خلفای راشدین نیز با عنوان مهدی، تجلیل شده است. محمد بن حنفیه، تعبیر «الخلفاء الراشدون المهدیون» را به کار برد و معاویه در نامه‌ای به حضرت علی رضی الله عنه، عثمان را مهدی نامید: «أما بعد، فإنَّ عثمان بن عفان كان خليفة مهديا يعمل بكتاب الله» (ابن أعثم کوفی، ۱۴۰۶: ج ۵، ص ۲۲). در جنگ صفین، یاران علی رضی الله عنه، در تجلیل از ایمان و شهامت آن حضرت، ایشان را مهدی می‌خواندند؛ مثلا حجر بن عدی در مدح حضرت چنین سروده است:

یا ربنا سلّم لنا علیا سلّم لنا المهدب النقیا
المؤمن المسترشد المرضیا وأجعله هادی امّة مهديا

(ابن مزاحم، ۱۴۰۳: ص ۳۸۱).

کوفیان نیز در یکی از نامه‌هایشان به امام حسین رضی الله عنه، آن حضرت را با عنوان مهدی خطاب کردند (ابن أعثم، ۱۴۰۶: ج ۵، ص ۳۱). سلیمان بن سرد خزاعی، فرمانده توأبیین، بر مزار امام حسین رضی الله عنه، ایشان را «مهدی، پسر مهدی» خواند: «اللّهم أرحم حسینا الشهید بن الشهید، المهدی بن المهدی، الصّدیق بن الصّدیق...» (طبری، ۱۴۰۸: ج ۳، ص

(۴۱۱). فرزددق شاعر، در مدح بعضی از خلفای اموی، مانند ولیدبن عبدالملک و سلیمانبن عبدالملک از واژه «مهدی» استفاده کرده است (طبری، ج ۳، ص ۳۱۱).

عمر بن عبدالعزیز هم، بارها با این لقب، مورد تکریم مداحان و شاعران قرار گرفته است (فرزددق، بی تا: ج ۱، ص ۲۸۱). ابن سعد، به نقل از مسلم بن أبوسعید در حدیث «رواح» و «عزرمی» می گوید: «از محمدبن علی الباقر شنیدم که فرمود: «پیامبر ﷺ از ما است؛ مهدی از بنی عبد شمس است و او جز عمر بن عبدالعزیز نیست» (ابن سعد، ۱۴۱۴: ج ۵، ص ۳۳۳). این روایت جعلی مورد استناد برخی مستشرقین قرار گرفته تا عمر بن عبدالعزیز به عنوان «مهدی موعود» معرفی شود و این واژه برای او جنبه تشریفاتی نداشته باشد؛ در حالی که از امام باقر علیه السلام روایت شده که مهدی علیه السلام از فرزندان مادرم، زهرای بتول علیها السلام است» (مقدسی شافعی، ۱۳۹۹: باب ۴، فصل ۲، ص ۱۱۰). در ضمن، مسلم بن أبوسعید، خیری در وجودش نیست و بیش تر عالمان سنی وی را بی اعتبار دانسته اند (مسعودی، بی تا: ص ۲۹۲). افزون بر این، هیچ یک از نشانه های مهدی موعود علیه السلام که در روایات آمده است، در عمر بن عبدالعزیز وجود نداشته و اساسا خود او هم چنین ادعایی نداشته است. گروه یا فرقه ای که پیرو این ادعا باشند، یافت نشده و کاملا منقرض شده اند.

گسترش استفاده از واژه مهدی، در عهد اموی، نشان دهنده رواج فوق العاده آن در قرن اول و اوایل قرن دوم است. در دوران عباسیان نیز، این لقب در همین معنا بارها مورد استفاده قرار گرفته است. به گفته مسعودی در «التنبیه والاشراف»، یکی از القاب أبوالعباس سقّاح (اولین خلیفه عباسی) مهدی بوده است: «او (سقّاح) در شب جمعه، سیزدهم ربیع الآخر سال ۱۳۲ ق در کوفه به مهدی ملقب شد» (مقدسی شافعی، ۱۳۹۹: باب ۴، فصل ۲، ص ۲۹۲). واضح است به کارگیری واژه «مهدی» برای تجلیل و احترام، با عقیده به «مهدی موعود» ارتباطی نداشته؛ به گونه ای که مفهوم مهدی موعود (و به تعبیر دین پژوهان غربی، بار مسیحایی) از آن برداشت نمی شده است.

واژه مهدی در مفهوم منجی

به نظر می رسد عنوان مهدی در معنای «نجات بخش» و شخصی که آمدنش مورد انتظار

است، در همان صدر اسلام و از زمان رحلت پیامبر ﷺ مورد استفاده قرار گرفته است. عمر بن الخطاب اولین کسی است که لفظ «مهدی» را در معنای «شخص رجعت کننده»، در جریان رحلت رسول اکرم ﷺ استفاده کرد. او مدعی شد که پیامبر نمرده؛ بلکه غیبت کرده است و برخواهد گشت (ابن هشام، بی تا: ج ۴، ص ۳۳۴؛ الهی زاده، ۱۳۸۵: ص ۱۲۲). برخی از مهم ترین منابع تاریخی اسلامی گزارش کرده اند که خلیفه دوم، پس از شنیدن خبر رحلت پیامبر ﷺ، آن را انکار کرد و گفت: «او همانند موسی بن عمران، به مدت چهل شبانه روز، به سوی پروردگار خویش رفته و از چشم مردم «غایب» گشته است و پس از آن مدت، «رجعت» خواهد کرد» (ابن هشام، بی تا: ج ۴، ص ۳۰۵؛ بلاذری، ۱۳۹۸: ج ۲، صص ۲۱۴-۲۳۷). البته، این بدان معنی نیست که خلیفه، لزوماً پیامبر ﷺ را منجی موعود می دانسته؛ بلکه اشاره او به دو ویژگی (غیبت و رجعت) حائز اهمیت است که احتمالاً تحت تأثیر اهل کتاب عنوان شده است؛ چون بنا به یک نقل، نخستین کسی که واژه مهدی را در معنای اصطلاحی به کار برد، شخصی به نام حمیری (متوفای ۳۴ق) است که در اصل، از اهل کتاب بوده است (جمعی از نویسندگان «جاودان»، ۱۳۸۸: ص ۴۱۰). همچنین در برخی منابع روایی، به علاقه خلیفه دوم در تورات خوانی اشاره شده است (صنعانی، بی تا: ج ۶ ص ۱۱۳). البته با فرض صحت این نقل، القای تأثیر پذیری از اهل کتاب در موضوع منجی، صحیح نخواهد بود؛ زیرا آموزه مهدویت از پشتوانه روایات نبوی برخوردار است. از سوی دیگر، ادعا شده است که اولین بار، عبدالله بن سبأ، لفظ مهدی را در معنای اصطلاحی آن، برای علی بن ابی طالب علیه السلام به کار برده است (فرمانیان، ۱۳۸۸: ص ۲۸۸). عبدالله بن سبأ، شخصیتی جنجالی است که نام او از اواخر قرن سوم هجری قمری در کتاب های فرقه شناسی راه یافت و از آن جا به روایات نفوذ کرد. در کتاب های فرقه شناسی، عقایدی همچون الوهیت علی علیه السلام، مهدویت آن حضرت، حلول جزء الاهی در علی علیه السلام، تناسخ و انکار معاد، به او نسبت داده شده است. در طول تاریخ، از این شخصیت برای حمله به شیعه بهره برداری فراوانی صورت گرفته است. برخی معاندان، تشیع را ساخته و پرداخته او دانسته و دسته ای از مستشرقان، با استناد به عبدالله بن سبأ، تلاش کرده اند تا میان تشیع و یهودیت ارتباط برقرار کنند!

در قرن چهاردهم قمری، برخی مورخان و تحلیل‌گران تاریخ اسلام، در وجود تاریخی چنین شخصیتی تشکیک کردند که آغاز آن را می‌توان از سوی «طه حسین»، نویسنده مصری، دانست. در ادامه، افرادی مانند «دکتر علی وردی» و «کامل مصطفی شیبی» با استفاده از شباهت‌های میان این شخصیت با عمّار یاسر، همچون این‌السودا بودن کنیه هر دو، یمنی بودن هر دو، علاقه شدید هر دو به علی علیه السلام، ارتباط نزدیک هر دو با ابوذر، وحدت عقیده در عدم مشروعیت خلافت عثمان، نقش کلیدی هر دو در جنگ جمل و دست آخر ناپدید شدن مرموز این سبأ در صفین پس از شهادت عمّار، در صدد برآمدن تا او را شخصیتی غیر واقعی، اما کنایی، که نماد عمّار است، معرفی کنند (فرمانیان، ۱۳۸۷: ص ۱۴۶). اما ضربه اساسی بر افسانه عبدالله بن سبأ از جانب علامه عسکری رحمته الله وارد شد. او با بررسی گزارش‌های طبری در مورد این سبأ دریافت، «سیف بن عمر تمیمی» (۱۷۰ق) که در کتاب‌های رجال اهل سنت شخصی جعّال و کذاب است، شخصیت عبدالله بن سبأ را اختراع کرده است. علامه عسکری معتقد است که این شخصیت ساختگی، بعدها از سوی ملل و نحل نویسان مورد توجه قرار گرفته و مؤسس فرقه «سبائیه» محسوب گردید و عقایدی همچون الوهیت یا مهدویت علی علیه السلام به او نسبت داده شد (عسکری، ۱۳۵۲: صص ۲۱۵-۲۵۵).

تقدّم معنی اصطلاحی واژه مهدی

بازتاب باور به ظهور مهدی و تأثیر این اندیشه در پیشبرد اهداف مدعیان مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام، دلیلی روشن بر اصالت این عقیده است؛ زیرا هیچ اندیشه‌ای بدون داشتن ریشه‌ای مستحکم، نمی‌تواند زمینه ساز چنین تحولات و وقایع گسترده تاریخی گردد. از همان صدر اسلام، باور به آمدن مهدی، آنچنان در جامعه اسلامی نهادینه شده بود که به تعبیر برخی محققین، آنچه در بدو امر از کلمه مهدی در اذهان عموم، نقش می‌بست و مدعیان این عنوان در پی آن بودند، چیزی جز مفهوم اصطلاحی مهدی نبود. طرفداران امویان و بنی‌العباس با همین نیت لقب مهدی را برای حاکمان خود به کار می‌بردند؛ اما بعداً علمای اهل سنت به دلیل عدم تطابق عمل آن خلفا با عدالت‌گستری مطرح در روایات مربوط به مهدی، عنوان مهدی را به معنای لغوی تفسیر می‌کردند یا برخی روایات را جعلی می‌

پنداشتند (جمعی از نویسندگان «فرمانیان»، ۱۳۸۸: ص ۳۰۲). در روایتی، عبدالله بن عمر از محمد بن حنفیه می‌پرسد: «ما المهدی الذی یقولون؟ قال ابن حنفیه: الرجل الصالح، إذا کان الرجل صالحا قیل له المهدی» (بستوی، ۱۴۲۰: ج ۲، ص ۱۷۲). این روایت، حتی اگر جعلی باشد، تلاش عده‌ای را برای انحراف اذهان از مفهوم حقیقی مهدی نشان می‌دهد.

در اوایل دوران بنی امیه، اندیشه مهدویت بروز چندانی نداشت. شرایط سیاسی و اجتماعی دوران قبل از شهادت امام حسین علیه السلام، به گونه‌ای بود که به رغم اعتقاد امت پیامبر صلی الله علیه و آله به مهدی موعود، انگیزه‌ای برای گرایش عمومی به موضوع «انتظار» وجود نداشت. حکام اموی نیز، نه تنها مروّج اندیشه مهدویت نبودند؛ بلکه با آن مقابله می‌کردند. در دوران پس از شهادت امام حسین علیه السلام و فجایعی همچون حمله به مکه و مدینه و قتل عام مردم، توجه به مهدی منتظر، در اذهان مردم شکوفا شد و این آرزو کم کم بر سر زبان‌ها افتاد. کثرت روایات مربوط به مهدی، مانع انکار اصل مهدویت در این دوران بود. از این رو، بنی امیه راه تأویل را در پیش گرفته و لقب مهدی را در مدح خلفای خود برگزیدند و شاعران نیز با این مضمون، شعرها سرودند. کثرت استفاده از عنوان مهدی، احتمالا برنامه‌ای حساب شده از جانب بنی امیه بوده تا به این طریق، واژه الهام‌بخش مهدی را از مفهوم نجات بخشی و قیام در مقابل حاکمان جور تهی کرده و در حدّ عنوانی تشریفاتی و لقب افتخار آمیز تنزل دهند.

شیعیان امامیه که در سختی و فشار مضاعف بودند، به این آموزه آمادگی بیش‌تری نشان داده و از نهضت‌های معطوف به مهدی استقبال می‌کردند. در این زمان، عباسیان با بهره‌گیری از شرایط موجود، به شکل گسترده و پیچیده وارد صحنه شدند. ستم‌هایی که از زمان خلیفه دوم بر موالیان رفته بود و روزگار سختی که شیعیان می‌گذراندند، زمینه مناسبی را فراهم آورد تا بنی العباس با بهره‌گیری از روایات «رایات سود» و با شعار «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» قیام خود را آغاز کنند. آن‌ها برای جلب افکار عمومی، خود را از اهل بیت و مهدی را از بنی عباس معرفی کرده و روایاتی را در این مورد جعل کردند. آنچه در تمامی جریان‌های سیاسی و وقایع تاریخی قرون اول هجری غیر قابل انکار است، این که هیچ کس منکر اصل مهدویت نبوده؛ بلکه در صدد تأویل آن به نفع خود بوده‌اند. در این شرایط، ارزش

موضع گیری امامان شیعه آشکارتر می‌شود. ایشان در عین حال که منادی و مروّج اصلی اعتقاد به مهدویت بودند؛ با سکوت و خویشتن داری، به دنبال بهره برداری‌های زودگذر سیاسی نبودند. از این رو، هیچ یک از امامان علیهم‌السلام، در زمان خود، ادعای مهدویت به معنای منجی موعود را نداشت. اگر هم در برخی روایات، از تمامی امامان به عنوان مهدی و قائم نام برده شده، شاید به این دلیل بوده است تا تأکیدی بر حقانیت جریان اصیل امامت باشد که توسط آخرین امام از خلفای دوازده گانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ثمر خواهد نشست. شرایط دشواری که از یک سو حاصل عدم درک درست بیش‌تر مردم از جایگاه و شأن امامت و فشار دستگاه حاکم از دیگر سوی بود؛ امامان علیهم‌السلام را بر آن داشت تا جامعه اسلامی را به سمت توجه به فراهم کردن زمینه‌های حقیقی ظهور و آمادگی‌های فردی و اجتماعی فراخوانند و از حرکت‌های نافرجام و زیان‌بار، برحذر دارند.

در بررسی عملکرد شخصیت‌هایی همچون محمد حنفیه، زید، اسماعیل و امام کاظم علیهم‌السلام می‌توان به وضوح دریافت که هیچ یک از آنان در زمان حیات، ادعا نکرده که مهدی موعود است. در مورد نفس زکیه و نقش مختار هم، از جانب اهل فن تردیدهایی جدی بیان شده است. نیرنگ سیاسی منصور در دادن لقب مهدی به فرزندش و عدم کفایت اخلاقی مهدی عباسی نیز بر همگان آشکار است. اما مواردی، مانند شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان، عدم پایبندی حقیقی امت به کتاب و سنت، چند دستگی‌ها و تلاش برای جذب هواداران، فریفته شدن به برخی شخصیت‌ها و افتادن در ورطه غلو و بازیگری برخی سیاستمداران و حاکمان از عواملی هستند که گروه‌هایی را بر آن داشته تا برخی افراد را مهدی موعود بپندارند. روشن است که استفاده معمول و متداول از واژه مهدی، به عنوان تجلیل و احترام نیز، نمی‌تواند بر موضوع مهدویت خدشه‌ای وارد کند؛ زیرا از بحث «مهدی منتظر» خارج است. افزون بر این، مهدی موعود در روایات رسیده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارای اوصاف مشخصی بوده و ظهورش با علائمی همراه است. او زمانی ظهور خواهد کرد که همه شرایط مهیا باشد.

نتیجه

در نگاه کلی، خطای این دسته از مستشرقین و اسلام‌شناسان را در روش پژوهشی آنان می‌توان جست و جو کرد. آن‌ها با تاریخی‌نگری به دنبال این مطلب هستند که در قرون نخست، چه رخدادهایی در تاریخ اسلام به وقوع پیوسته که موجب تکوین شیعه و اندیشه‌ی انتظار شده است. در حقیقت، آن‌ها به جای پرداختن به موضوع «اعتقاد به مهدویت»، به مطالعه در زمینه «تاریخ اعتقاد به مهدویت» پرداخته‌اند و در این مسیر، بدون داشتن تخصص در تشخیص روایات ضعیف و بدون دقت در صحت و سقم گزارش‌های تاریخی، به آن استناد کرده‌اند. آن‌ها با رجوع به منابع دست دوم و استناد به نظریات افراد غیر متخصص، همچون این‌خلدون و حتی برخی مستشرقان متقدم، مثل دارمستتر و دخویه کوشیده‌اند تا با برجسته کردن بحث مدعیان دروغین، در اصل عقیده به مهدی تردید ایجاد کنند. اگر چنین قصدی هم نداشته باشند، نتیجه طبیعی کلام آن‌ها چیزی جز شبهه‌افکنی در اصالت باور به مهدی عجل الله فرجه نخواهد بود. از این رو، برخی از آنان به گونه‌ای می‌نویسند که گویی از امری خرافی که هیچ ریشه و اساس اعتقادی ندارد، سخن می‌گویند؛ در حالی که موضوع مهدویت و امید به ظهور مهدی موعود، یکی از مسلم‌ات اعتقادی مسلمانان است که از بشارت‌های قرآنی در فراگیر شدن اسلام و برپایی حکومت مستضعفین نشأت گرفته و روایات متعدد نبوی ص نیز بر آن صحه گذاشته است.

کتابنامه

۱. ابن أعمش کوفی، احمد، *الفتوح*، ج ۵، بیروت: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۶ ق.
۲. ابن مزاحم، نصر، *وقعة الصفین*، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق.
۳. ابن هشام (عبدالله)، *سیرة النبی*، شرح محمد محیی الدین عبدالحمید، ج ۱، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۴. الهی زاده، محمدحسن، *جنبش حسینیان* (ماهیت فکری و تکاپوهای سیاسی)، قم: مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۵ ش.
۵. بستوی، عبدالعلیم عبدالعظیم، *الموسوعة فی أحادیث المهدی الضعیفة و الموضوعة*، بیروت و مکه: المکتبه المکیة و دار ابن حزم، ۱۴۲۰ ق.

۶. بلاذری، أحمد بن یحیی، *أنساب الأشراف*، تحقیق عبدالعزیز الدوری، بیروت: دارالنشر، ۱۳۹۸ ق.
۷. جمعی از نویسندگان، *گونه شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ویراسته علی موحدیان عطار، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸ ش.
۸. حسین، جاسم، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، تهران: امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش.
۹. *دایرةالمعارف هزاره گرایی*، انتشارات راتلیج، ۲۰۰۱ م.
۱۰. *دایرةالمعارف اسلام* (لیدن)، جلد ۵، ۱۹۸۶ م.
۱۱. *دایرةالمعارف جهان نوین اسلام*، چاپ آکسفورد، ۱۹۹۵ م.
۱۲. *دایرةالمعارف دین* (میرچا الیاده)، مک میلان نیویورک، ۱۹۸۷ م.
۱۳. دبلویو، ایوانف، *سنت اسماعیلیه در رابطه با قیام فاطمیون*، لندن، ۱۹۴۲ م.
۱۴. صنعانی، عبدالرزاق، *المصنف*، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، مجلس علمی، ۱۲ جلدی، بی تا.
۱۵. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، ج ۳، الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.
۱۶. عسکری، سید مرتضی، *عبدالله بن سبأ و أساطیر آخری*، بیروت: چاپ افست اسلامیة، ۱۳۵۲ ش.
۱۷. فرزدق، دیوان، ج ۱ و ۲، بیروت: دارالصادر، بی تا.
۱۸. فرمانیان، مهدی، *آشنایی با فرق تشیع*، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۷ ش.
۱۹. کاتب واقدی، محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۵، بیروت: دارالصادر، ۱۴۱۴ ق.
۲۰. مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه و الأشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دارالصاوی، بی تا.
۲۱. مقدسی شافعی، یوسف بن یحیی بن علی، *عقد الدرر فی أخبار المنتظر*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مکتبة عالم الفکر، ۱۳۹۹ ق.
۲۲. موسوی گیلانی، سید رضی، *شرق شناسی و مهدویت* (دفتر اول)، قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود، ۱۳۷۹ ش.
23. Bearman, TH, & others, *The Encyclopedia of Islam*, Netherland, Leiden, 2000 م.
24. Eliade, Mircea, *The Encyclopedia of Religion*, New York, Collier Macmillan publisher, London, 1987 م.
25. Rechar, A, *Encyclopedia millennialism and Millennial Movements*, London, Routledge, 2000 م.
26. *The Oxford Encyclopedia of Modern Islamic World*, Oxford, 1995 م.